

مختار نامه عطار نیشابوری

باب، هفتم: در بیان آنکه آنچه نه قدم است همه  
محو عدم است

## فهرست مطالب

- شماره ۱: آن دیدگاه که جز بقای هیچ نماند ۳
- شماره ۲: مسنداری که در همه کون کسی است ۴
- شماره ۳: در سایه فقر صد جهان، و انهمه هیچ ۵
- شماره ۴: بادانش او ییخبری داند بود ۶
- شماره ۵: در حضرت توحید پس و پیش مدان ۷
- شماره ۶: کبر برد آفتاب روشن باشم ۸
- شماره ۷: عشق به وجود مسم کرد تو را ۹
- شماره ۸: این هر دو جهان عکس کمالی پندار ۱۰
- شماره ۹: بگذر ز حس و خیال، ای طالب حال ۱۱

- شماره ۱۰: هر دل که به توحید زد و ایشان است ۱۲
- شماره ۱۱: ای پرده‌نندار پسندیده تو ۱۳
- شماره ۱۲: چون محرم هم نفس نهایی، توجّه کنی ۱۴
- شماره ۱۳: شایسته این هوس نهایی، توجّه کنی ۱۵
- شماره ۱۴: هیچ است همه، و سوسه خاطر چند ۱۶
- شماره ۱۵: تا چند ازین غرور بسیار تورا ۱۷
- شماره ۱۶: این قالب اگر بلند دیدی و رست ۱۸
- شماره ۱۷: دل از می عشق مست مینداری ۱۹
- شماره ۱۸: جان شیفته‌الست مینداری ۲۰
- شماره ۱۹: جانت به کجوتنی در افتاد و برفت ۲۱

- شماره ۲۰: جمشید به گلخنی در افتاد و برفت ۲۲
- شماره ۲۱: در فرع کجا مَشَبی افتاده است ۲۳
- شماره ۲۲: آخر ره دورت به کنار ی برسد ۲۴
- شماره ۲۳: هر چند که نیستی کمت خواهد بود ۲۵
- شماره ۲۴: چون هستی را نیست کسی اولیتر ۲۶
- شماره ۲۵: ای بس که دل تو بیم دارد در پیش ۲۷
- شماره ۲۶: درویشی چیست مست و مفلح بودن ۲۸
- شماره ۲۷: جز بیدانی لایق درویشان نیست ۲۹
- شماره ۲۸: بادرویشان، «کن و مکن» نتوان گفت ۳۰
- شماره ۲۹: حلقان همه در آینه‌های می‌نگرند ۳۱

- شماره ۳۰: در ماه فکشا دهند، اینت عجب ۳۲
- شماره ۳۱: تاکی غم یک قطره خواب خوریم ۳۳
- شماره ۳۲: دعوی وجود از سرمستی شوم است ۳۴
- شماره ۳۳: درویش تورا تو انگری میبایست ۳۵
- شماره ۳۴: کرمابه هزار تک بخوایم دوید ۳۶
- شماره ۳۵: در عشق مرا چون عدم محض فرود ۳۷
- شماره ۳۶: چون دره این کار مرادید فرود ۳۸
- شماره ۳۷: از بس که در آثار نمینم من ۳۹
- شماره ۳۸: سیچم همه تابا خود و با خویشتم ۴۰
- شماره ۳۹: نه فخر ز سرفرازیم میاید ۴۱

- شماره ۴۰: من ماند نام و یک بی من منی ۴۲
- شماره ۴۱: زان روز که در صدر خودی، منم ۴۳
- شماره ۴۲: اول همه نیتی است تا اول کار ۴۴
- شماره ۴۳: عمری به فنا بردم آوردم دست ۴۵
- شماره ۴۴: پیچم من و در گفت و شنید آمد نام ۴۶
- شماره ۴۵: این بخود بی که من در آن افتادم ۴۷
- شماره ۴۶: ای دل! دیدی که هر چه دیدی بیچ است ۴۸
- شماره ۴۷: ای بود تو پیوسته بنا بود آخر ۴۹

## شماره ۱: آن دید بنگاه جز بقای هیچ ندید

آن دید بنگاه جز بقای هیچ ندید	وان دید فنا که جز فنا ییچ ندید
آن دیده بود که جز عدم خلق نیافت	وان بنده بود که جز خدا ییچ ندید

## شماره ۲: میپنداری که در همه کون کسی است

کس نیست که دید تو غلط یا هوسی است	میپنداری که در همه کون کسی است
در حضرت او، کم از خروش مکی است	هر جوش که از ملایک و انسان خاست



## شماره ۳: در سایه فقر صد جهان، و انهمه بیچ

در سایه فقر صد جهان، و انهمه بیچ	امید کمال و بیم نقصان همه بیچ
بر برف توان برد پی یک یک چیز	اما چو بتافت آفتاب آن همه بیچ

## شماره ۴: بادانش او نیخبری داند بود

بادانش او نیخبری داند بود	باغیرت او مختصری داند بود
او باشد و دیگری بود اینست محال!	تا او باشد خود دیگری داند بود

## شماره ۵: در حضرت توحید پس و پیش مدان

در حضرت توحید پس و پیش مدان      از خویش مدان و خالی از خویش مدان

تو که نظری هر چه در آری به نظر      هیچ است همه نمایشی پیش مدان

## شماره ۶: کربدر آفتاب روشن باشم

کربدر آفتاب روشن باشم	آن به که چو سایه نامعین باشم
چون هست کسی که اوست هر چیز که هست	هرگز نبود روا که من من باشم

## شماره ۷: عشق به وجود مسم کردتورا

خو کرده صد گونه تم کردتورا	عشق به وجود مسم کردتورا
نگرفت وجودت و عدم کردتورا	چون او به وجود از تو اویتر بود

## شماره ۸: این هر دو جهان عکس کمالی پندار

این هر دو جهان عکس کمالی پندار	وان عکس کمال او جمالی پندار
وین، سیکل زیبا که تو اش میسینی	بازی و خیال است خیالی پندار

## شماره ۹: بگذر ز حس و خیال، ای طالب حال

بگذر ز حس و خیال، ای طالب حال	تا هر دو جهان جلال بینی و جمال
زیرا که تو هر چه در جهان بینی	جز وجه بقا همه سراست و خیال

## شماره ۱۰: هر دل که به توحید زدرویشان است

هر دل که به توحید زدرویشان است      بگانه عشق نیست کز خویشان است  
تاکمی بنی خیال معدود آخر      آن پیشان را نگر که در پیشان است



## شماره ۱۱: ای پرده‌نذار پسندیده‌تو

ای پرده‌نذار پسندیده‌تو      وی و هم خودی در دل شوریده‌تو  
بچه‌چی تو و بچه‌چی را چنین می‌گوئی      به زین نتوان نهاد در دیده‌تو

## شماره ۱۲: چون محرم هم نفس نهایی، توجّه کنی

شایسته این هوس نهایی، توجّه کنی	چون محرم هم نفس نهایی، توجّه کنی
خود را، چو تو هیچ کس نهایی، توجّه کنی	پیوسته به جنک خویش برخاستهای

## شماره ۱۳: شایسته این هوس نهایی، تو چه کنی

در پندری چون مکی باشی تو	شایسته این هوس نهایی، تو چه کنی
آخر تو که باشی که کسی باشی تو	خود را، چو تو هیچ کس نهایی، تو چه کنی

## شماره ۱۴: بیچ است همه، وسوسه خاطر چند

بیچ است همه، وسوسه خاطر چند      از بیچ بلا، چند شود ظاهر چند  
تو بیچ بدی و بیچ خواهی کشتن      بر بیچ میان این دو بیچ آخر چند

## شماره ۱۵: تاخذ ازین غرور بسیار تورا

تاخذ ازین غرور بسیار تورا	تاکی ز خیال این نمودار تورا
بجان الله کار تو کاری عجب است	تو هیچ نهایی وینمه ندارد تورا

## شماره ۱۶: این قالب اگر بلند دیدی ورپست

این قالب اگر بلند دیدی ورپست	مغرور مشوبه پیش این خفته و مست
بر خنجر مردی، که درین جای نشست	خواهیست که مینایدت هرچه که هست

شماره ۱۷: دل از می عشق مست مینداری

دل از می عشق مست مینداری  
جان شیفهٔ آلت مینداری

تو نیستی و بلای تو در ره عشق  
آنست که خویش، هست مینداری

## شماره ۱۸: جان شیفته‌الست مپنداری

جان شیفته‌الست مپنداری	واندیشه‌ماهانمای میش نبود
آنست که خویش، هست مپنداری	قصه‌چه کنم، نشانمای میش نبود



## شماره ۱۹: جانت به کوتنی در افتاد و برفت

جانت به کوتنی در افتاد و برفت	جمشید به کلخنی در افتاد و برفت
از موت و حیات چند پرسی آخر	خورشید به روزنی در افتاد و برفت

## شماره ۲۰: جمشید به کلنخی در افتاد و برفت

جمشید به کلنخی در افتاد و برفت	در فرع کجا مشی افتاده است
خورشید به روزنی در افتاد و برفت	چون در نگر می حقه تی افتاده است

## شماره ۲۱: در فرع کجا مشی افتاده است

افلاک زیکد کرفرو آسایند	در فرع کجا مشی افتاده است
یک ره همه از سفر فرو آسایند	چون در نگیری حقه تهی افتاده است

## شماره ۲۲: آخر ره دورت به کناری برسد

آخر ره دورت به کناری برسد	باتوبدونیک راشاری برسد
هر چند که هست مینهایت کاری	چون تو بر سیدی همه کاری برسد

## شماره ۲۳: هر چند که نیستی کمت خواهد بود

هر چند که نیستی کمت خواهد بود	صد ساله برای یک دمت خواهد بود
یک روزه وجود را که بنیاد منی است	تا روز قیامت عدمت خواهد بود

## شماره ۲۴: چون هستی را نیست کسی اولیتر

چون هستی را نیست کسی اولیتر      بازی که تو داری مکی اولیتر  
زان نیست همی شوند هستان، که همه      هستند به نیستی بسی اولیتر

## شماره ۲۵: ای بس که دل تو بیم دارد در پیش

ز آنست که دل دو نیم دارد در پیش	ای بس که دل تو بیم دارد در پیش
چون جان عدم عظیم دارد در پیش	چندین به وجود اندک تن بمناز

## شماره ۲۶: درویشی چیست مست و مجلس بودن

درویشی چیست مست و مجلس بودن      میخود خود را از خویش مونس بودن

انگشت به لب باز نهادن جاوید      همچون ناخن زنده و میخس بودن



## شماره ۲۷: جز بیذاتی لایق درویشان نیست

جز بیذاتی لایق درویشان نیست	جز بیصفتی در صفت ایشان نیست
تو نیز ز هر دو کون درویش باش	کاین راه ره عاقبت اندیشان نیست

## شماره ۲۸: باد ویشان، «کن و مکن» نتوان گفت

باد ویشان، «کن و مکن» نتوان گفت	جز از عدم بی سرو بن نتوان گفت
کرد فقری، ز خود فنا کرد و بدانک	در فقر ز ما و من سخن نتوان گفت

## شماره ۲۹: خلقان همه در آینه‌های می‌نگرند

خلقان همه در آینه‌های می‌نگرند      مشغول خودند و ز آینه بی‌خبرند  
کس آینه مینماید از خلق جهان      در آینه از آینه بر می‌گذرند

## شماره ۳۰: در ماه فاکشادماند، اینت عجب

در ماه فاکشادماند، اینت عجب!      بر هیچ قرار دادماند، اینت عجب!

پنداشت که مانهایم و پندار وجود      در دیده مانهایماند، اینت عجب!

## شماره ۳۱: تاکی غم یک قطره خواب خوریم

تاکی غم یک قطره خواب خوریم	زهری به گمان چنبد جلاب خوریم
پنداری را وجود میسنداریم	تا چند ز کوزه تسی آب خوریم

## شماره ۳۲: دعوی وجود از سرمستی شوم است

دعوی وجود از سرمستی شوم است      از عین عدم خویش پرستی شوم است  
پیش و پس سایه آفتابست مدام      گر سایه نفس زند ز هستی شوم است

## شماره ۳۳: درویش تور اتوانگری میبایست

درویش تور اتوانگری میبایست	نه روی سیاه بر سری میبایست
کونی که تمام نیست ماکامی فقر	با سربارش کافری میبایست

شماره ۳۴: کربابه هزار تک. نخواهیم دوید

آخر طمع از خویش. نخواهیم برید	کربابه هزار تک. نخواهیم دوید
چیزی است که مادر و نخواهیم رسید	فی الجمله تو هر چه بایدت نامش کن



## شماره ۳۵: در عشق مرا چون عدم محض فرود

در عشق مرا چون عدم محض فرود      از، مستی خویشم عدم محض ر بود  
چون جان و دلم در عدم محض غنود      کونین مرا چون عدم محض نمود

## شماره ۳۶: چون در ره این کار مرادید فرود

چون در ره این کار مرادید فرود	آمد غم کار و دیده دیدر بود
چشم دل دور بین دین بحر محیط	چندان که فرودید، فرادید نبود

## شماره ۳۷: ازبس که در آثار نهمینم من

ازبس که در آثار نهمینم من      جز پرده پندار، نهمینم من  
ازبس که به قهر نیتی در رفتم      کم گشتم و دیار نهمینم من

## شماره ۳۸: بیچم همه تابا خود و با خویشتم

بیچم همه تابا خود و با خویشتم	مستم همه تابا خود و با جان و تتم
تا میانداز «من» من یک مویی	مویی نشودید چیزی که منم

## شماره ۳۹: نه فخرز سرفرازیم میاید

نه فخرز سرفرازیم میاید	نه عازز حیلہ سازیم میاید
چندان کہ بہ سیرکار دیگرم	مانند خیال بازیم میاید

## شماره ۴۰: من مانده‌ام و لیک بی من منی

من مانده‌ام و لیک بی من منی	فارغ شده از تیرگی و روشنی
چون حاصل شد مرا ز من ای منی	نه دوستم مانده دشمنی

## شماره ۴۱: زان روز که در صدر خودی. نشتم

زان روز که در صدر خودی. نشتم	تا، نشتم به بخودی پیوستم
دریای عدم شش جهم بکر فہست	من، یک شبنم، چه کونہ کویم: ہستم

## شماره ۴۲: اول همه نیستی است تا اول کار

اول همه نیستی است تا اول کار	و آخر همه نیستیست تا روز شمار
برشش جهتم چون نیستی شد انباز	من چون ز میانه هستی آرام به کنار



## شماره ۴۳: عمری به فنا بردلم آوردم دست

عمری به فنا بردلم آوردم دست	تا دل ز فبا به زاری زار نشست
از هیچ ترسم جز از آن کاین دل پست	با خاک شود چنانکه ندارد هست

## شماره ۴۴: هیچم من و در گفت و شنید آدم‌ها

در نیست پدید و بیکید آدم‌ها	هیچم من و در گفت و شنید آدم‌ها
اینست عجب که چون پدید آدم‌ها	این نیست عجب که کم نخواهم بودن

## شماره ۴۵: این یخودی که من در آن اقدام

این یخودی که من در آن اقدام	شرحش بدهم که از چسان اقدام
خوشید بتافت سایه دیدم خود را	برخاستم و در آن میان اقدام

## شماره ۴۶: ای دل! دیدی که هرچه دیدی بیچ است

ای دل! دیدی که هرچه دیدی بیچ است      هر قصه دوران که شنیدی بیچ است  
چندین که زهر سوی دودیدی بیچ است      و امروز که کوشهای گزیدی بیچ است

## شماره ۴۷: ای بود تو پیوسته بنا بود آخر

ای بود تو پیوسته بنا بود آخر	تا کی باشی بهیچ نشنود آخر
از بهیچ پدید آمدنهای اول کار	گر چه همهای، بهیچ شوی زود آخر